Criteria of Rationality in Positivist, Post-Positivist and Islam Theories

Reza Majdi[1]

Abstract

have different views into rationality of Different theories of international relations international relations actors. The theories influenced by the positivism approach, especially neorealism, consider governments as rational actors, in the sense that they seek to advance their preferences in such a way as to maximize their interests. Rationality in this approach takes place Based on the calculation of material profit and loss in competition with others. in return, for post-positivists and Islam, this definition of rationality is incorrect and limited, because they consider the role of ideological, normative and socialization factors of actors to be involved in their rational behavior. The current research aims to investigate rationality in positivist, post-positivist and Islamic theories, has raised this question: What criteria do positivist, post-positivist and Islam theories consider for the rationality and rational behavior of actors in the field of international re- The hypothesis is that the calculation of material profit and loss is the criterion ?lations of positivist rationality, but norm-oriented and value-oriented rationality is the criterion of the rationality of actors' behavior in post-positivism, and logical rationality, which is the calculation of both material profit and loss and spiritual values, is the criterion of the rational behavior of actors in Islam. Considering that how theories are processed in the form of meta-theory, in order to investigate rationality, the ontological, epistemological and methodological metatheoretical foundations of theories are discussed. The present research has come to the conclusion with descriptive-analytical method that although instrumental rationality is a useful analytical concept to explain some important motivations of international relations actors, but the rational behaviors of the actors in some .cases are guided by strong ideological, moral or emotional motives

Keywords: Rationality, Positivist Theories, Post-Positivist Theories, Islam, Iden- .tity, Norm

1 PhD student of International Relations, Department of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran.
Reza_Majdi@outlook.com

معیارهای عقلانیت در نظریات اثبات‌گرا، پسااثبات‌گرا و اسلام

رضا مجدی*[1]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۰۸ تاریخ پذیرش: ۴۰۲/۰۵/۲۷

چکیده

نظریات مختلف روابط بین‌الملل نگاه متفاوتی نسبت به عقلانیت بازیگران روابط بین‌الملل دارند. نظریات متأثر از رویکرد اثبات‌گرایی، بویژه نورئالیسم، دولت‌ها را بازیگرانی عقلانی می‌دانند، به این معنا که به دنبال پیشبرد ترجیحات خود به گونه‌ای هستند که منافعشان را به حداکثر برسانند. عقلانیت در این رویکرد بر مبنای محاسبه سود و زیان مادی در رقابت با دیگران صورت می‌پذیرد. در مقابل برای پسااثبات‌گرایان و همچنین اسلام این تعریف از عقلانیت نادرست و محدود است، زیرا آنها نقش عوامل عقیدتی، هنجاری و اجتماعی شدن بازیگران را در رفتار عقلانی آنها دخیل می‌دانند. پژوهش حاضر با هدف بررسی عقلانیت در نظریات اثبات‌گرا، پسااثبات‌گرا و اسلام این سؤال را طرح کرده است: نظریات اثبات‌گرا، پسااثبات‌گرا و اسلام چه معیارهایی برای عقلانیت و رفتار عقلانی بازیگران در عرصه روابط بین‌الملل محسوب می‌دارند؟ فرضیه این است که محاسبه سود و زیان مادی معیار عقلانیت اثبات‌گراست، ولی عقلانیت هنجارمحور و ارزش‌مدار معیار عقلانیت رفتار بازیگران در پسااثبات‌گرایی و عقلانیت منطقی که محاسبه توأمان سود و زیان مادی و ارزش‌های معنوی است، ملاک رفتار عقلانی بازیگران در اسلام است. با توجه به اینکه چگونگی پردازش نظریه‌ها در قالب فرانظریه صورت می‌گیرد، برای بررسی عقلانیت، به مبانی فرانظری هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی نظریات پرداخته می‌شود. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی به این نتیجه رسیده است که اگرچه عقلانیت ابزاری یک مفهوم تحلیلی مفید برای تبیین برخی انگیزه‌های مهم بازیگران روابط بین‌الملل است، اما رفتارهای عقلانی بازیگران در برخی موارد با انگیزه‌های ایدئولوژیک، اخلاقی یا عاطفی قوی هدایت می‌شوند.

کلیدواژه‌ها: عقلانیت، نظریات اثبات‌گرا، نظریات پسااثبات‌گرا، اسلام، هویت، هنجار.

۱ دانشجوی دکتری روابط بین الملل، گروه حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
Reza_Majdi@outlook.com

مقدمه

عقلانیت از دیرباز یکی از مفاهیم مهم در عرصه نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل بوده است. با غلبه رویکرد اثبات‌گرایی و بویژه با انقلاب رفتاری در دهه ۱۹۶۰ مبحث عقلانیت در رفتار بازیگران عرصه نظام بین‌الملل به صورت جدی مطرح شد. نفوذ فراینده مبحث عقلانیت در رشته روابط بین‌الملل بویژه با ادغام روش‌های اقتصادی در نظریه‌های روابط بین‌الملل در اواخر دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ شدت گرفت. در این دوره رئالیسم ساختارگرا از جانب کنت والتز برای تبیین رفتار بازیگران در عرصه نظام بین‌الملل مبتنی بر عقلانیت ابزاری مطرح شد. در این رویکرد بازیگران در عرصه نظام بین‌الملل به یک فرد یا شرکت در بازار تشبیه شده که بر اساس سود و زیان مادی به منظور به حداکثر رساندن منافع خود در رقابت با دیگران وارد بازار شده است. بنابراین دولت‌ها بازیگران عقلانی هستند که در محیط آنارشیک بر اساس منافع شخصی خود رفتار کرده و علاقه زیادی به دستیابی به منافع نسبی خود در بازی با حاصل‌جمع صفر دارند. جهان پس از جنگ سرد شاهد تأکید مجدد بر مجموعه از هنجارهای بین‌المللی مانند حقوق بشر، دموکراسی و محیط زیست بود که اثبات‌گرایان به طور عمیق به آنها توجه نکرده بودند. از دهه ۹۰ میلادی به بعد یکی از بحث‌های عمده در روابط بین‌الملل چگونگی تعریف رابطه بین عقلانیت و هنجارها یا هویت در مناظره بین نوواقع‌گرایان به عنوان رویکرد اصلی اثبات‌گرایی در مقابل پسااثبات‌گرایان از جمله سازه‌انگاران، نظریه انتقادی و مکتب انگلیسی بوده است. با توجه به اینکه نظریه یا پارادایم نظری بر جنبه‌های مهم خاصی از واقعیت تمرکز می‌کند و سایر جنبه‌ها را کنار می‌گذارد، همیشه زمینه‌های خاصی وجود دارد که توسط نظریه پوشش داده نمی‌شود. با این توضیحات پژوهش حاضر در صدد است تعریف عقلانیت، ابعاد و حوزه‌های مختلف آن را در رویکرهای اثبات‌گرا، پسااثبات‌گرا و همچنین اسلام مورد بررسی قرار دهد. در این راستا این پرسش مطرح شده است: نظریات اثبات‌گرا، پسااثبات‌گرا و اسلام چه معیارهایی برای عقلانیت و

رفتار عقلانی بازیگران در عرصه روابط بین‌الملل محسوب می‌دارند؟ فرضیه است که نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل و همچنین اسلام به دلیل تفاوت در مبانی فرانظری، برای بازیگران روابط بین‌الملل عقلانیت متفاوتی در نظر می‌گیرند. برای اثبات‌گرایان که دارای هستی‌شناختی مادی‌گرایانه بوده و واقعیات را جدا از ارزش‌ها تلقی می‌کنند، بازیگران باید از عقلانیت ابزاری برای حداکثرسازی منافع و ترجیحات خود استفاده کنند. پسااثبات‌گرایان که هویت‌ها و منافع بازیگران را برساخته می‌دانند، بر نقش هویت‌ها، ارزش‌ها و هنجارها در رفتار عقلانی تأکید دارند، در حالی که در اسلام نوعی موازنه بین منافع مادی و ارزش‌محور برقرار است که می‌توان آن را عقلانیت منطقی نامید. از مهمترین نظریات اثبات‌گرا رئالیسم است که منطق اساسی عقلانیت را محاسبه آگاهانه برای به حداکثر رساندن سود مادی در نظر می‌گیرد. در این مسیر دولت‌ها باید در عرصه نظام بین‌الملل بر اساس منافع ملی عمل کرده و در این مسیر هدف وسیله را توجیه می‌کند. در مقابل نظریاتی منتقد این رویکرد، به گروه پسااثبات‌گرایان تعلق دارند. از جمله این نظریات می‌توان به مکتب انگلیسی، نظریه انتقادی و سازه‌انگاری اشاره کرد. در پژوهش حاضر از روش توصیفی-تحلیلی برای بررسی عقلانیتی که در ورای نظریات مختلف روابط بین‌الملل و همچنین اسلام وجود دارد استفاده شده و تا حدودی مورد مقایسه واقع می‌شوند. با توجه به اینکه چگونگی پردازش نظریه‌ها در قالب فرانظریه صورت می‌گیرد، به مبانی فرانظری هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی نظریات اثبات‌گرا (رئالیسم) و پسااثبات‌گرا (مکتب انگلیسی، نظریه انتقادی و سازه‌انگاری) و همچنین اسلام برای بررسی نوع و چگونگی رفتار عقلانی در آنها پرداخته می‌شود.

۱-پیشینه پژوهش

خانی (۱۳۸۹)، در مقاله‌ای با عنوان «نسبت بین اخلاق و منفعت در روابط بین‌الملل»، با بررسی و سنجش رابطه بین اخلاق و منفعت و همچنین بررسی چالش‌های و موانع پیش روی تحقق رویکرد اخلاق محور در روابط بین‌الملل نتیجه می‌گیرد که رابطه بین اخلاق و منفعت از جنس تقابل و تعارض است و کشورها به تدریج در راستای منافع ملی خود از هنجارهای اخلاقی دور می‌شوند. دهقانی فیروزآبادی (۱۳۹۳)، در کتابی با عنوان «فرانظریه اسلامی روابط بین‌الملل»، نظریه‌های مختلف اثبات‌گرا و پسااثبات‌گرا و همچنین نظریه اسلامی روابط بین‌الملل را به لحاظ هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی مورد بررسی قرار داده و با یکدیگر مقایسه کرده است. از این لحاظ می‌توان به اصول و مبانی هنجاری و یا غیرهنجاری نظریه‌های مختلف واقف گردید. فاطمی‌نژاد (۱۳۹۹)، در مقاله‌ای با عنوان «چرخش عاطفی در

روابط بین‌الملل: مروری بر رابطه عقلانیت و عواطف»، معتقد است که بر خلاف گذشته که مبادی عقلانیت و عواطف از یکدیگر جدا تصور می‌شد و سعی بر اتخاذ رفتار عقلانی و گریز از رفتارهای عاطفی بود، طی دو دهه اخیر در روابط بین‌الملل رابطه بین عقلانیت و عواطف از تباین به یگانگی مبدل گشته و رفتارهای عاطفی در مقابل رفتارهای عقل‌گرا هر روز بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. ستوه (۱۳۸۳)، در مقاله‌ای با عنوان «اخلاق و سیاست بین‌الملل»، این مسئله را با توجه به نحوه توزیع قدرت در سه وضعیت ساختاری امپراطوری، دولت-ملت و حکومت جهانی بررسی کرده و نتیجه می‌گیرد در حالی که در حکومت جهانی بیشتر مبتنی بر اخلاق و هنجارهای اخلاقی است، در دیگر ساخت‌های قدرت منطقی رئالیستی حاکم است و در آن قدرت‌ها بر اساس رقابت و منافع خود عمل می‌کنند. ابراهیمی و دیگران (۱۳۸۹)، در مقاله‌ای با عنوان «رویکرد اسلامی به روابط بین‌الملل در مقایسه با رویکردهای رئالیستی و لیبرالیستی»، ضمن بررسی فرانظری این نظریه‌ها، آنها را به لحاظ هستی‌شناختی با یکدیگر مقایسه کرده و معتقد است که برخلاف دو نظریه بدبینانه رئالیستی و خوشبینانه ایدئالیستی، تفاسیری که اسلام از نظام بین‌الملل ارائه می‌دهد با واقعیت این نظام تطابق بیشتری دارد. بیور و هال (۲۰۲۰)، در مقاله‌ای با عنوان «مکتب انگلیسی و رویکرد کلاسیک: بین مدرنیسم و تفسیرگرایی»، به بررسی سیر تحول رویکرد مکتب انگلیسی پرداخته و معتقد است که رویکرد کلاسیک این مکتب به دلیل واکنش به ظهور علوم اجتماعی مدرنیستی در قرن بیستم شکل گرفت و اکنون نیز برای حل برخی از سردرگمی‌ها در مورد رویکرد ترجیحی خود در مطالعه روابط بین‌الملل، باید به تعهدات تفسیرگرایانه متفکران اولیه خود بازگردد. به طور کلی این مقاله مکتب انگلیسی را به خوبی معرفی کرده و با مطالعه آن می‌توان به رویکرد هنجاری آن در روابط بین‌الملل پی برد. چوی (۲۰۱۵)، در مقاله‌ای با عنوان «عقلانیت، هنجارها و هویت در روابط بین‌الملل»، به بررسی بحث‌های عمده بین عقل‌گرایی و ساخت‌گرایی پرداخته و نشان می‌دهد که انگیزه‌های مهم سیاسی کنش‌های اجتماعی، از جمله هنجارها و هویت، وجود دارد که نمی‌توان آن‌ها را به طور کامل در مفهوم عقلانیت ابزاری گنجاند. بنابراین اصطلاح «عقلانیت ارزش محور» را برای تبیین مناسب سیاست خشم، وفاداری و احساس عدالت در سطوح بین‌المللی مطرح کرده که با مفروضات نظریه‌هایی مانند سازه‌انگاری تطابق دارد و نشان می‌دهد که عقل‌گرایی و ساخت‌گرایی در تبیین حیات سیاسی بین‌المللی به جای رقابت، مکمل یکدیگرند. گلیزر (۲۰۱۰)، در کتابی با عنوان «نظریه عقلانی سیاست بین‌الملل: منطق رقابت و همکاری»، مدعی است که به جای سیاست قدرت و منازعه که مورد نظر واقع‌گرایان است، نظریه عقلانی روابط بین‌الملل را ارائه داده

که جایگزین سیاست قدرت است. نظریه گلیزر سه نوع متغیر را شناسایی می‌کند که بر استراتژی یک دولت تأثیر می‌گذارند: انگیزه‌های دولت، به‌ویژه اینکه آیا انگیزه آن نگرانی‌های امنیتی یا «طمع» است. متغیرهای مادی که توانایی‌های نظامی آن را تعیین می‌کند و متغیرهای اطلاعاتی، مهمتر از همه آنچه که دولت در مورد انگیزه‌های دشمن خود می‌داند. نظریه عقلانی سیاست بین‌الملل نشان می‌دهد که تنوع در انگیزه‌ها می‌تواند کلید انتخاب استراتژی باشد که بر اساس آن محیط بین‌المللی گاهی همکاری را بر رقابت ترجیح می‌دهد و اینکه متغیرهای اطلاعاتی می‌توانند به اندازه متغیرهای مادی در تعیین استراتژی که یک دولت باید انتخاب کند، مهم باشند. بررسی چند منبع مهم که از سرچ عنوان پژوهش حاضر به دست آمد، نشان می‌دهد که منابع مختلف هر یک به صورت مجزا یک نظریه روابط بین‌الملل یا نظریه‌های مربوط به اسلام را بررسی و معرفی کرده، یا مبانی فرانظری آنها را به صورت کلی و بدون تأکید بر معیارهای عقلانیت مورد تطبیق قرار داده است. بر این اساس نوآوری پژوهش حاضر در این است که با جمع‌آوری مطالب پراکنده از منابع متعدد و با بررسی فرانظری نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل و همچنین اسلام، معیارهای عقلانیت در آنها را استخراج و تحلیل کرده و با یکدیگر مقایسه نموده است.

۲- مباحث فرانظری در روابط بین‌الملل

سال دوم، شماره۲، پیاپی، ۵ ، بهار و تابستان ۱۴۰۲
معیارعقلانیت در نظریات اثبات گرا، پسااثبات گرا و اسلام

فرانظریه حوزه‌ای فرعی از روابط بین‌الملل است که سعی در پاسخ به این سؤال دارد که چه چیزی شکل‌دهنده یک نظریه خوب است؟. همانطور که معنای واقعیت به نظریه وابسته است، نظریه نیز برای اینکه کفایتش تضمین شود به بازاندیشی فرانظری وابسته می‌باشد. فرانظریه «آنچه فراتر یا خارج از هر نظریه ماهوی، پژوهش تجربی یا عمل انسانی قرار دارد» است. آن مفروضاتی که هر محقق باید از آن آگاه باشد و در صورت لزوم آن را به صراحت بیان کند، به موارد زیر مربوط می‌شود: اول، این که جهان چگونه است (هستی‌شناسی). دوم، چگونه می‌توان جهان را شناخت (معرفت‌شناسی). سوم اینکه کدام روش‌های تحقیق در مطالعه جهان (روش‌شناسی) به کار گرفته شود. بدین ترتیب، هرگونه اظهارنظر یا بررسی دقیق متون باید با در نظر گرفتن فرانظریه مربوطه محققان صورت گیرد .(Sousa, 2010: 456) صاحبنظران بسیاری از اختلاف‌نظرها در حوزه محتوایی روابط بین‌الملل را ناشی از مسائل فرانظری می‌دانند، زیرا همه نظریه‌پردازان به نوعی تعهد فرانظری داشته و مباحث خود را از این دریچه مطرح می‌کنند.

۱-۲-هستی‌شناسی

هستی‌شناسی به ماهیت واقعیت یا هستی اشاره دارد، که «جدا از ماهیت هر شیء موجود» است و به این سؤال می‌پردازد که «ماهیت واقعیت اجتماعی چیست؟» و «درباره چه چیزهایی باید بدانیم» .(Kant, 2014: 69) هستی‌شناسی‌ها ساختمان‌ها و مبانی زیربنایی هر مرجع و نظریه در روابط بین‌الملل را شناسایی می‌کنند. آنها وجود موجودیت‌ها را در نظریه‌ها توصیف می‌کنند، چگونگی وجود و ارتباط این موجودیت‌ها با یکدیگر را توصیف می‌کنند و در نهایت باعث شکل‌گیری دیدگاه‌های متفاوت افراد از جهان می‌شوند .(Hamilton, 2017: 156)هر یک از نظریه‌های روابط بین‌الملل دارای یک هستی‌شناسی خاصی بوده و ارائه‌دهنده دیدگاه خاصی از هستی و ماهیت وجودی روابط بین‌الملل است.

آنچه در هستی‌شناسی مورد بررسی قرار می‌گیرد عبارت است از مؤلفه‌های: علیت، ماهیت بازیگر، ساختار-کارگزار و واقعیت بین‌المللی .(Zolfaghari, 2022: 157) در حوزه هستی‌شناسی اثبات‌گرایان به جهان روابط بین‌الملل عینی که خارج از ذهن وجود دارد معتقد است. پسااثبات‌گرایان جهان خارج از ذهن را انکار کرده و آن را یک برساخته اجتماعی می‌دانند. اثبات‌گرایان دولت‌ها را مهمترین بازیگر عرصه نظام بین‌الملل دانسته که کنشگری پیشااجتماعی، عاقل و با هویت و منافع پیشینی است و بر این اساس به دنبال به حداکثر رساندن سود و منفعت اقتصادی بدون توجه به منافع دیگران است. پسااثبات‌گرایان بازیگران بین‌المللی را شامل دولت‌ها و سایر بازیگران نظیر سازمان‌های دولتی و غیردولتی دانسته که ماهیت و هویت اجتماعی دارند و بر اساس منطق اقتضاء و استدلال به دنبال کسب منافع مناسب، موجه و مشروع هستند. اثبات‌گرایان بر تأثیر ساختار بر کارگزار و پسااثبات‌گرایان به رابطه متقابل ساختار و کارگزار تأکید دارند (ولی‌زاده و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۰۴). هستی‌شناسی نقطه شروع همه تحقیقات است که پس از آن مواضع معرفت‌شناختی و روش‌شناختی فرد به طور منطقی دنبال می‌شود.

۲-۲- معرفت‌شناسی

معرفت‌شناسی بر چگونگی کسب یا توسعه دانش جهان توسط انسان متمرکز است. هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی به ترتیب این‌گونه از هم متمایز می‌شوند: «ماهیت هستی» و «معرفت هستی». هستی‌شناسی به آنچه می‌توانیم درباره جهان بدانیم و معرفت‌شناسی به چگونگی شناخت آن مربوط می‌شود .(Kant, 2014: 70) آنچه می‌توان درباره واقعیت دانست،

یـک پرسـش معرفت‌شـناختی اسـت. جایـگاه هستی‌شـناختی هـر فـرد بـر موقعیـت معرفتـی او تأثیـر می‌گـذارد.

بـر اسـاس رویکـرد هستی‌شـناختی، پیامدهـای معرفت‌شـناختی فرانظریـه نیـز آشـکار می‌شـود. بـرای مثـال، اگـر دنیـای روابـط بین‌الملـل به‌عنـوان یـک واقعیـت عینـی کـه توسـط قوانیـن تجربـی اداره می‌شـود، تعریـف شـود، نظریـه تجربـی نیـز بـرای درک آن ضـروری و کارآمـد اسـت. در نتیجـه، اگـر هـدف نظریه روابـط بین‌الملل کشـف واقعیـت و روابـط علـی و تدویـن فرضیه‌هـای تجربـی قابـل آزمـون باشـد، دانـش روابـط بین‌الملـل بـه تبییـن روابـط علـی بیـن متغیرهـا محـدود می‌شـود. سـپس بـر اسـاس شـناختی کـه معتبـر تلقـی می‌شـود، سیاسـت بین‌الملـل مـورد توجـه و تصـور قـرار می‌گیـرد .(Zolfaghari, 2022: 157) در معرفت‌شناسـی بـر مـواردی ماننـد مطالعـه و تبییـن امـکان شـناخت، چگونگـی دسـتیابی بـه شـناخت، ماهیـت نظریـه و دانـش روابـط بین‌الملـل، منابـع، ابـزار و متعلـق شـناخت، مـلاک و معیـار صـدق و کـذب و چگونگـی آزمـون، اعتباریابـی و ارزیابـی نظریه‌هـای موجـود و مطلـوب در روابـط بین‌الملـل تأکیـد می‌شـود. اثبات‌گرایـان معتقـد بـه امـکان شـناخت قطعـی بـا روش‌هـای تجربـی و پسـااثبات‌گرایان معتقـد بـه عـدم امـکان شـناخت قطعـی پدیده‌هـای روابـط بین‌الملـل هسـتند. اثبات‌گرایـان مـلاک صـدق و کـذب یـک نظریـه را تناظـر و تطابـق آن بـا واقعیـات مشـهود می‌داننـد. پسـااثبات‌گرایان مـلاک درسـتی آن را انسـجام درونـی بـه معنـای نبـود تناقـض میـان مفاهیـم و گزاره‌هـای نظریـه محسـوب می‌دارنـد (ولـی‌زاده و دیگـران، ۱۳۹۹: ۱۰۴).

۳-۲-روش‌شناسی

روش‌شناسـی بـر روش‌هـا، شـیوه‌ها و مکانیسـم‌هایی تأکیـد دارد کـه انسـان می‌توانـد بـرای درک جهـان از آنهـا اسـتفاده کنـد. بنابرایـن، معرفت‌شناسـی و روش‌شناسـی در نهایـت بـه هـم مرتبـط هسـتند .(Sousa, 2010: 460) تفکیـک ایـن دو بسـیار دشـوار اسـت، بنابرایـن معمـولاً بـا هـم بررسـی می‌شـوند. بنابرایـن نظریه‌هـای روابـط بین‌الملـل هـر کـدام بـر یـک هستی‌شـناختی خـاص مبتنـی بـوده کـه بـه تبـع آن مواضـع معرفت‌شـناختی و روش‌شـناختی آنهـا نیـز روشـن می‌شـود. بـر اسـاس مبانـی فرانظـری مطـرح شـده، در ادامـه بـه بررسـی عقلانیـت در نظریه‌هـای اثبات‌گـرا و پسـااثبات‌گرا پرداختـه می‌شـود.

۳- عقلانیت در نظریات اثبات‌گرا

اثبات‌گرایـی بـه معنـای بکارگیـری روش علمـی تجربـی در کسـب معرفـت اسـت. بـر اسـاس آن، تنهـا روش معتبـر تحقیـق و شـناخت، روش علمـی تجربـی اسـت. روش و نظریـه علمـی چنـد مشـخصه دارد: ۱) مبتنـی بر مشـاهده اسـت، ۲) مسـتلزم آن اسـت

کـه جهـان الگوهـای رفتـاری منظمـی را نشـان دهـد، ۳) الگوهـای منظـم را می‌تـوان کمی‌سـازی کـرد، ۴) شـامل تبیین‌هـا و مکانیسـم‌های علّـی اسـت، ۵) بـا ایجـاد شـرایط مختلـف بـه صـورت مصنوعـی، محققیـن می‌تواننـد در مـورد دنیـای خـارج از آزمایشـات نتیجه‌گیـری کننـد، ۶) از دو نـوع اصطـلاح مختلـف اسـتفاده می‌کننـد: «اصطلاحـات مشـاهده‌ای» کـه بـه نهادهایـی اشـاره می‌کننـد کـه مسـتقیماً مشـاهده می‌شـوند و اصطلاحـات «نظـری» کـه بـه آنچـه مسـتقیماً مشـاهده می‌شـود اشـاره نمی‌کننـد، ۷) تحقیـق «عینـی» و رهـا ارزش اسـت. آنچـه مشـاهده می‌شـود بـه ویژگی‌هـای شـخصی، مذهـب یـا ایدئولـوژی محقـق بسـتگی نـدارد، ۸) پدیده‌هـا بـر اسـاس قوانیـن علـی و معلولـی عمـل کـرده و بـا بکارگیـری روش علمـی می‌تـوان علـت رویدادهـا را تشـخیص داد .(Chernoff, 2007: 81) اثبات‌گرایـی برآمـده از مدرنتیـه اسـت. مدرنیتـه بـه دلیـل انقـلاب علمـی مـدرن توسـعه یافـت.

بـر اسـاس جهان‌بینـی علمـی، جهـان در ذات خـود فیزیکـی یـا مـادی اسـت، یعنـی «نظـم ایـن جهـان طبیعـی اسـت، قابـل مشـاهده، قابـل دسـترس بـرای عقـل و قابـل توصیـف بـه صـورت غیرشـخصی، مـادی، مکانیکـی و ریاضـی اسـت» .(Choi, 2015: 112) اثبات‌گرایـان بـه لحـاظ هستی‌شـناختی معتقدنـد جهـان اجتماعـی برسـاخته نیسـت، بلکـه خـارج از ذهـن وجـود و واقعیـت دارد. ایـن واقعیـت مـادی، قطعـی و متعیـن اسـت. می‌تـوان بـرای تعییـن اعتبـار یـک واقعیـت اجتماعـی از شـیوه‌های تجربـی بهـره بـرد .(Marsh & Furlong, 2002: 22) در اثبات‌گرایـی معیـار صـدق و کـذب گزاره‌هـا و نظریه‌هـا، امـور واقـع یـا فاکت‌هـا هسـتند. بـرای تعییـن صـدق و کـذب گزاره‌هـا و نظریه‌هـا بایـد بـه امـور واقـع خنثـی و بی‌طـرف اسـتناد کـرد. واقعیت‌هـای عینـی تنهـا ابـزار معتبـر بـرای داوری در مـورد مدعـای حقیقـت گزاره‌هـا و نظریه‌هـا هسـتند. معرفت‌شناسـی اثبات‌گـرا بـر نظریـه تناظـر صـدق مبتنـی اسـت. در ایـن رویکـرد تنهـا گزاره‌هـا و نظریه‌هایـی کـه در عمـل و بـه تجربـه بتـوان آزمـود و صحـت و سـقم آنهـا را تأییـد کـرد معنـادار هسـتند و در صورتـی حقیقـت دارنـد کـه آزمایشـات و آزمون‌هـای تجربـی را بـا موفقیـت طـی کننـد (دهقانـی فیروزآبـادی، ۱۳۹۳: ۱۰۶). از ایـن‌رو، کلیـه گزاره‌هـای آزمون‌ناپذیـر بی‌معنـا بـوده و نمی‌تـوان در مـورد صـدق و کـذب آنهـا داوری کـرد. در عرصـه روابـط بین‌الملـل خردگرایـان از جملـه نواقع‌گرایـان و نولیبرال‌هـا جـزو اثبات‌گرایـان محسـوب می‌شـوند.

بـرای نوواقع‌گرایانـی ماننـد کنـت والتـز، جهـان خارج از ذهن و مسـتقل از شـناخت انسـان وجـود دارد. سـاختار نظـام بین‌الملـل مـادی اسـت و عملکـرد کارگـزاران یـا بـه عبـارت دیگـر، دولت‌هـا بـه عنـوان بازیگـران اصلـی نظـام بین‌الملـل را تعییـن می‌کنـد. دولت‌هـا بازیگرانـی خردمنـد و پیشـااجتماعی بـوده کـه هویـت و منافعشـان از قبـل مشـخص شـده و آنهـا در محیـط راهبـردی نظـام بین‌الملـل بـه دنبـال کسـب

منافع بیشتر بر مبنای بازی با حاصلجمع صفر در رقابت با دیگران هستند. به اعتقاد نوواقع‌گرایان بر جهان اجتماعی نیز مانند جهان طبیعی قوانینی حاکم است که می‌بایست توسط محقق کشف، تبیین و از طریق نظریه بیان شود. نوواقع‌گرایی بیان می‌کند که همه کشورها در نظام بین‌الملل به صورت مشابه و در واقع بر اساس قواعدی عمل می‌کنند که ساختار نظام بین‌الملل بر آنها تحمیل می‌کند. ساختار آنارشیک است و دولت‌ها باید برای رسیدن به امنیت و منافع خود، عقلانی عمل کنند. باید برای کسب قدرت، در محیطی که قدرت و امنیت کمیاب است با دیگران بجنگند و صرفا به منافع خود فکر کنند (Brook, 2006: 5). واقع‌گرایان وضعیتی را که به تصویر کشیده‌اند وضعیتی عینی، مادی و قابل مشاهده بررسی علمی می‌دانند، بنابراین اگر به عنوان نمونه آنارشی را مطرح کرده‌اند، آنارشی را واقعیتی مادی و عینی می‌دانند که در جهان خارج از ذهن وجود عینی و مادی دارد، بنابراین الزامات آن مانند خودیاری، عدم اعتماد به دیگران و کسب قدرت و امنیت بیشتر نیز الزاماتی واقعی است و خود را به کنشگران تحمیل می‌کند، پس عقلانیت حکم می‌کند که مطابق با آن الزامات عمل شود، اگر این‌گونه رفتار و عمل نشود، کنشگر محکوم به فنا است. بنابراین در این رویکرد بازیگران سرشتی منفعت‌جو دارند و در پی به حداکثر رساندن سود، به ضرر دیگران دارند. بازی بر اساس حاصل‌جمع صفر است، و این مسائل مبنای عقلانیت در این نظریه است.

مورگنتا حتی با پیشنهاد این که قوانین جهانی در سیاست بین‌الملل وجود دارد، تلاش کرد تا یک نظریه عقل‌گرایانه در مورد سیاست بین‌الملل را پیش ببرد، که اساسی‌ترین آن این است که دولت‌ها همیشه در پی به حداکثر رساندن منافع خود هستند که به عنوان قدرت تعریف می‌شود. او مشاهده کرد که سیاست خارجی منطقی همان کاری است که اکثر رهبران سیاسی انجام می‌دهند و باید انجام دهند (Choi, 2015: 112). نظریه والتز نیز به دو دلیل نسخه اصلاح‌شده عقل‌گرایی است؛ اول، هستی‌شناسی بنیادی نئورئالیسم فردگرایانه است، زیرا ساختار نظام بین‌الملل را بر اساس تغییرات در توزیع قابلیت‌های (نظامی و اقتصادی) بازیگران «انفرادی» (دولت‌ها) متفاوت می‌داند. دوم، والتز دولت را به یک فرد یا شرکت در بازار تشبیه می‌کند. به تعبیر او نظام‌های بین‌المللی-سیاسی، مانند بازارهای اقتصادی، از ائتلاف واحدهای خودمختار شکل می‌گیرند (Waltz, 1979: 92). به اعتقاد نورئالیست‌ها دولت‌ها بازیگران منطقی هستند و بر اساس منافع شخصی خود رفتار می‌کنند، زیرا علاقه زیادی به بقا و منافع نسبی (نظامی/اقتصادی) خود در نظام آنارشیک دارند. دولت در محیط آنارشیک یک موجودیت خودگرای

عقلانی است .(Wendt, 1992: 392) عقلانیت ابزاری مبتنی بر مفروضات فایده‌گرایانه، مفهوم اصلی نئورئالیسم است.

نورئالیسم فرض می‌کند که دولت‌ها به‌طورکلی عقلانی‌اند؛ به این معنا که به دنبال پیشبرد ترجیحات خود به گونه‌ای هستند که منافع‌شان را به حداکثر برسانند .(Choi, 2015: 111) بازیگری عاقل است که از تحلیل اقتصادی مبتنی بر فرض حداکثرسازی مطلوبیت برای رسیدن به هدف خود بهره ببرد .(Kahler, 1998: 921) یک کنشگر در صورتی عقلانی است که با توجه به اطلاعات موجود، مسیر و ابزار انتخاب شده کارآمدترین برای دستیابی به اهداف باشد یا حداقل از کارایی مسیر و ابزار دیگران کمتر نباشد. به این فکر نمی‌شود که ممکن است خود هدف غیرعقلانی یا غیراخلاقی باشد .(Chernoff, 2007: 42) در این مکتب هدف وسیله را توجیه می‌کند. بدین معنا که بازیگران برای رسیدن به هدف که همانا کسب قدرت و امنیت است، از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند، حتی اگر مستلزم نقض ارزش‌های اخلاقی و انسانی باشد. در این مسیر تعارض و جنگ ضروری است. هدف از جنگ نیز کسب پیروزی است و کسب این هدف با هر وسیله و ابزاری ضرورت دارد .(Read, 2012: 18) در این راستا اخلاق و ارزش‌ها نیز در خدمت منافع ملی قرار می‌دارند و از آنها به عنوان یک ابزار استفاده می‌شود. مفهوم منفعت ظهوری مادی دارد و بر مصادیقی مانند ثروت، مقام و شهرت منطبق است. منفعت خصلت به شدت انحصارگرایانه و خودخواهانه دارد. از این منظر، اصولاً منفعت به صورت تمایل شدید برای تخصیص انحصاری و حداکثری هر آنچه که وجود و ظهور مادی دارد، تعریف شدنی است. این ویژگی بی حد و مرز بودن یا کنترل‌ناپذیر بودن و تقسیم‌ناپذیر بودن منفعت که به نفی آن برای دیگران می‌انجامد، از ویژگی‌های اساسی آن است (خانی، ۱۳۸۹: ۹). هیچ توجیهی برای اخلاقی عمل کردن در محیطی که غیراخلاقی است وجود ندارد، چون اخلاقی عمل کردن موجب سوء استفاده دیگران است. توجه و تأکید فقط بر پیگیری منافع مادی و امنیتی است. دولت جز پیگیری منافع خودش به توجیه دیگری برای اقدامات خود نیاز ندارد. اندیشیدن به مصالح دیگران و مصالح بشری خلاف عقل و مصلحت است. بنابراین عقلانیتی که در پس نظریات رئالیستی وجود دارد محاسبه سود و زیان مادی به نفع خود و ضرر دیگری است، زیرا محیط آنارشیک این عقلانیت را ضروری ساخته است. این مسائل باعث انتقاد سایر نظریات روابط بین‌الملل به جریان اصلی شده است.

۴- عقلانیت در نظریات پسااثبات‌گرا

از میـان نظریـات پسـااثبات‌گرا بـه بررسـی فرانظـری نظریـه انتقـادی، مکتـب انگلیسـی و سـازه‌انگاری پرداختـه و عقلانیـت نهفتـه در ایـن نظریـات مـورد بررسـی واقـع می‌گـردد.

۴-۱- نظریه انتقادی (مکتب فرانکفورت)

نظریـه انتقـادی در معنـای خـاص، شـامل دیدگاه‌هـای متأثـر از مکتـب انتقـادی فرانکفـورت و بحث‌هـای هورکهایمـر و آدرنـو و شـاید بیـش از همـه هابرمـارس در نقـد تجـدد و روشـنگری خصوصاً در تجلیـات معرفتـی و فرهنگـی آن و بـا تـلاش برای هدایـت مجـدد تجـدد به سـمت ابعـاد فرامـوش شـده آن اسـت .(Bohman, 2005: 3) آنهـا واقعیت‌هـا را از ارزش‌هـا جـدا نکـرده و ایـن تفکیـک اثبات‌گرایانـه را مبتنـی بـر عینیت‌گرایـی کاذب دانسـته کـه محتـوای اجتماعـی واقعیـات را پنهـان می‌سـازد. نظریـه انتقـادی بی‌طرفـی علمـی را نفـی کـرده و معتقـد اسـت هـر نظریـه‌ای بـه نفـع کسـی و بـرای هدفـی خـاص اسـت و هـر شـناختی منافـع مشـاهده‌گر را منعکـس می‌کنـد. بـه همیـن لحـاظ عقلانیـت اثبات‌گـرا را کـه در نهایـت منجـر بـه تسـلط بـر طبیعـت تسـلط غـرب بـر دیگـر جوامـع شـد رد می‌کننـد.(Nilsson, 2023: 1) ایـن مکتـب بـه دنبـال تغییـر و رهاسـازی اسـت. آنهـا برخـلاف اثبات‌گرایـان کـه نگـران نظـم و ثباتنـد، سـعی دارنـد کـه همزمـان بـا نشـان دادن تغییرپذیـری (تاریخـی بـودن) وضعیـت موجـود، پیامدهـای ناعادلانـه بـودن آن را کـه نشـان از سـلطه غـرب و سیسـتم سـرمایه‌داری بـا بکارگیـری روش‌هـای اثبات‌گرایانـه بـر دیگـر جوامـع دارد را نیـز نشـان دهنـد. نظریـه انتقـادی اثبات‌گرایـی را از ایـن منظـر کـه محافظـه‌کار و سـرکوبگر بـوده و امکانـات تغییـر را نظـام بین‌الملـل درک نمی‌کنـد، نقـد کـرده و بـا ایجـاد تفکـر آرمانـی، قائـل بـه سـعادت، آزادی و رهایـی بشـریت اسـت .(Yalvaç, 2017: 3)

آنهـا عقلانیـت ابـزاری کـه توجیه‌گـر منفعت‌گرایـی قدرت‌هـای بـزرگ اسـت را نقـد کـرده و جامعـه جهانـی را بـه بازگشـت بـه «اخـلاق هنجـاری» دعـوت می‌کننـد .(Ferreira, 2018: 2) نقـد عقلانیـت و علـم مـدرن مهمتریـن بحـث کتـاب مشـترک آدورنـو و هورکهایمـر بـا عنـوان «دیالکتیـک روشـنگری» اسـت. آنهـا در ایـن کتـاب معتقدنـد کـه عصـر روشـنگری، بـه مطـرح شـدن عقـل انسـان و بـه نوعـی افسـون‌زدایی از عقـل انسـان و از علـم می‌پـردازد. افسـون‌زدایی چیسـت؟ علـم قبـل از روشـنگری حالـت دسـت نیافتنـی داشـت. روشـنگری بیـان داشـت کـه علـم افسـون نـدارد، بـا بکارگیـری عقـل و ابـزار علمـی دسـت یافتنـی اسـت. در واقـع زنجیـر را از دسـت و پـای عقـل انسـانی بـاز کـرد. ولـی در شـرایط جدیـد علـم جدیـد خـودش

به انگاره‌ای تبدیل شده است که دست و پای فکر بشر را بسته است. در حالی که عقل اصلاً شکافندهٔ واقعیت نیست. ادعای علم مدرن که می‌گوید می‌تواند ابژه را همانگونه که هست بشناسد، ادعایی گزاف است. این خودش نوعی ایدئولوژی است، ولی در قالب علم مدرن قرار گرفته است. نویسندگان این کتاب شأنیت عقلانیت را زیر سؤال می‌برند و می‌گویند برای توجیه سرمایه‌داری صنعتی است که با ابزار تکنولوژی دارد جامعه را تحت کنترل قرار می‌دهد، ولی منویات خود را این‌گونه پنهان می‌سازد. علم مدرن انسان را به شیء تبدیل می‌کند، همه چیز انسان را به اشیاء قابل خرید و فروش تبدیل می‌کند. علم مدرن بازگو کننده واقعیات نیست. آنها روی دیگر روابطِ قدرت هستند (آدرنو و هورکهایمر، ۱۴۰۱). بر این اساس کار اصلی در عرصهٔ شناخت، پیدا کردن رابطهٔ این ساختارهای معنایی با قدرت است. باید دید کدام ساختار معنایی کدام منفعت و رابطهٔ قدرت را بازتاب می‌دهد.

نظریه انتقادی استدلال می‌کند که جامعه مدرن احتمالاً تحت سلطه عناصر فرهنگی است تا اقتصادی، بنابراین مکتب انتقادی در پی تمرکز بر سرکوب فرهنگی فرد در جامعه مدرن است. صنعت فرهنگ که به طور متعارف فرهنگ توده‌ای نامیده می‌شود، به عنوان فرهنگ اداره شده، غیر خودانگیخته، و ساختگی تعریف می‌شود تا فرهنگ واقعی. در این مسیر فرهنگ کارکرد اصلی خود را انجام نمی‌دهد، بلکه یک فرهنگ استاندارد از بالا به پایین به صورت هدفمند طراحی شده که از طریق رسانه‌ها به مانند یک کالای مصرفی به خورد توده‌ها داده می‌شود. هدف آن یکسان‌سازی توده‌ها و ایجاد نیازهای کاذب و جعلی است که به هژمونی غالب جامعه و ارزش‌های رژیم سرمایه‌داری خدمت می‌کند. بر این اساس عقلانیت ابزاری باعث می‌شود که خواسته‌های حقیقی انسان سرکوب شود. این عقلانیت باعث انحطاط فرهنگی است نه اعتلای آن. این مسئله سبب می‌شود انسان‌ها به جای ورود به وضعیت انسانی، در بربریتی از نوع جدید وارد شوند (Mon-dal, 2012: 5). بنابراین عقلانیت ابزاری به سلطه و سرکوب می‌انجامد، ولی عقلانیت این نظریه منجر به تغییر و رهایی است. دستاورد عقلانیت ابزاری نقض حقوق بشر، سلطه، بی‌عدالتی، جنگ و تبعیض در نظام بین‌الملل است، بنابراین عقلانیتی که طرفداران در ورای این نظریه برای آن متصورند ضرورت و امکان تغییر و رهایی است. به اعتقاد نظریه انتقادی، خردگرایان فقط یک وسیله و ابزار را برای رسیدن به اهداف خود در نظر می‌گیرند و این مسعله نه تنها منجر به سلطه بر دیگران و سرکوب آنها می‌شود، بلکه به معنای رسیدن به حقیقت و الگوی عمل محض و دقیق است که این به لحاظ عقلانی غیرمنطقی است. اینکه یک نظریه بخواهد اصولی کلی و همگانی که

ورای زمـان و مـکان اسـت ارائـه دهـد غیرعقلانـی اسـت. نظریـه انتقـادی هـر نـوع ادعـای حقیقـت محـض را بـه چالـش می‌کشـد. ایـن نظریـه بـر ماده‌گرایـی صـرف نوواقع‌گرایـان نیـز انتقـاد کـرده اسـت.

نظریـه انتقـادی قائـل بـه عـدم تقـدم و برتـری مـاده (ماتریالیسـم) بـر آگاهـی (ایده‌آلیسـم) یـا بالعکـس اسـت، بـه ایـن دلیـل کـه هـر دو نـوع معرفـت، واقعیـت را بـه صـورت سـودمند بـرای خـود تحریـف می‌کننـد و آن را بـه صـورت گروهـی کوچـک از گزاره‌هـا در می‌آورنـد. عقلانیتـی کـه در پـس ایـن نظریـه وجـود دارد ایـن اسـت کـه ایـن نظریـه در جهـت تحلیـل کلیـت جامعـه و محیـط بین‌الملـل در درون بـازه زمانـی خاصـش متمرکـز اسـت (Patrascu & Wani, 2015: 389). هیـچ قانـون کلـی و جهان‌شـمول وجـود نـدارد. در ایـن نظریـه بایـد بـه سـمت گسـترده کـردن فهـم انسـان از اجتمـاع بـا توجـه بـه علـوم مختلـف اجتماعـی شـامل جغرافیـا، اقتصـاد، جامعه‌شناسـی، تاریـخ، علـوم سیاسـی، انسان‌شناسـی و روان‌شناسـی، حرکـت کـرد. بنابرایـن ایـن نظریـه بایـد تلفیقـی از تفکـر بـر مبنـای قواعـد مختلـف باشـد. نظریـات اثبات‌گـرا حقایـق فرازمانـی و فرامکانـی ارائـه می‌دهنـد، ولـی نظریـه انتقـادی حقیقـت و اصـول و راهکارهـای رسـیدن بـه آن را بـرای کنشـگران در هـر زمـان و مـکان متغیـر می‌داننـد. مـلاک حقیقـت و عقلانیـت «اخـلاق هنجـاری» اسـت کـه بیانگـر کاهـش نابرابـری در سـطح جهـان، برقـراری عدالـت جهانـی و احتـرام بـه تنـوع فرهنگـی اسـت. اخـلاق هنجـاری در گـروه اخـلاق گفتمانـی اسـت کـه در سـپهر عمومـی بـا گفتگـوی فـارغ از سـلطه ایجـاد می‌شـود (Ferreira, 2018: 2). نظریـه انتقـادی نـه تنهـا یـک رویکـرد آکادمیـک، بلکـه یـک پـروژه سیاسـی رهایی‌بخـش اسـت کـه متعهـد بـه تشـکیل جهانـی برابرتـر و عادلانه‌تـر اسـت.

بـه بیـان هورکهایمـر، «نظریـه هرگـز صرفـاً بـه دنبـال افزایـش دانـش نیسـت. هـدف آن رهایـی انسـان از بردگـی اسـت». هورکهایمـر اهـداف نظریـه انتقـادی را این‌گونـه توصیـف می‌کنـد: «تـلاش بـرای وضعیتـی کـه در آن اسـتثمار یـا سـتم وجـود نداشـته باشـد، بلکـه یـک موضـوع فراگیـر، یعنـی انسـان خـودآگاه، وجـود داشـته باشـد» (Horkheimer, 2002: 246). از جملـه پیامدهـای عقلانیـت مـدرن ظهـور نازیسـم و استالینیسـم اسـت کـه بـر مبنـای رویکـرد رئالیسـتی هـدف وسـیله را توجیـه می‌کنـد اقـدام نمـوده و بـه سـلطه‌طلبی و ویرانـی منجـر شـد. بـا توجـه بـه غیرمنطقـی بـودن بسـیاری از سیاسـت‌هایی کـه در رویکـرد عقلانیـت ابـزاری واقع‌گرایـی وجـود دارد، ماننـد جنگ‌هایـی کـه در خدمـت منافـع هیـچ دولتـی نیسـت و جـز ویرانـی هیـچ ثمـری نـدارد، ماننـد کشـتارهای غیرقابـل بـاور دو جنـگ جهانـی، فناوری‌هـای نظامـی ماننـد بمب‌هـای هسـته‌ای کـه اسـتفاده از آن منجـر بـه نابـودی بشـریت می‌شـود، ایـن فرضیـه کـه ایـن نتایـج ناشـی از انسـداد اسـتدلال و عقلانیـت ابـزاری اسـت، قدرتمنـد بـه نظـر می‌رسـد (Kahler, 1998: 935).

بنابراین یک بازیگر در عین اینکه می‌تواند اقتصادی باشد و بر اساس عقلانیت ابزاری و محاسبه سود و زیان مادی تصمیم بگیرد، می‌باید منطقی و هنجاری نیز بوده و علاوه بر خود نگران سرنوشت دیگران نیز باشد.

نظریه انتقادی به دنبال یافتن مبنا و معیاری برای تفکیک فهم درست از بدفهمی است، تجربه مردم را به گونه‌ای که مشوق حرکت برای تغییر باشد فرموله و آنان را در فهم نقش تاریخی‌شان کمک می‌کند تا بتوانند برای تغییر شرایط خود اقدام کنند. این نظریه راهنمای اقدام و مداخله عقلی برای تغییر شرایطی است که به نقد کشیده شده است، اما خود نظریه در جریان عقل تعدیل می‌شود. در واقع به کمک عقل، نظریه خوب را از بد مجزا و نظریه اجتماعی پالایش و اصلاح می‌شود. در این نظریه حقایق اجتماعی جدا از افراد نیستند، بنابراین تأکید بر ذهن شناسنده است. تلاش می‌شود تا شکاف میان واقعیت عینی و ذهنی را پر کنند. طرفداران این نظریه مدعی هستند که شرایط مادی مستقل از ادراکات ذهنی به مثابه حقیقتی وجود دارند، اما این حقایق رها از نظریات نیستند. فهم آن حقایق به تفسیری در چارچوب ارزش‌ها، نظریه‌ها و معناهای عینی نیاز دارد. بنابراین واقعیت آن چیزی است که مردم مشاهده می‌کنند، نه چیزی که با مدعای اثبات‌گرایی قابل اندازه‌گیری است. بنابراین واقعیت و عقلانیت ادارکات، تجربیات و احساسات افراد انسانی است که جهان را بازنمایی می‌کند .(Ryan, 2018: 44)

پیروان این مکتب متأثر از نظریه کنش ارتباطی هابرمارس، مبحث «اخلاق گفتمانی» را مطرح کرده، در سطح بین‌المللی نیز به دنبال اعمال آن هستند. هابرمارس سعی دارد عقل را در چارچوبی بین‌الاذهانی و ارتباطی مطرح کند. برای او، بازیابی عناصر مهم و گم‌شده عقل، کشف بعد شناختی آن، یعنی عقل ارتباطی بود. در این راستا جامعه مدنی یا سپهر عمومی در سطح جهانی می‌باید صورت پذیرد و گفتگوی فارغ از سلطه در سطح جهانی اعمال شود. این مسئله باعث شکل‌گیری «اجماع معرفتی» می‌شود که ملاک حقیقت به شمار می‌رود. بنابراین چیزی حقیقت است که با اجماع به عنوان حقیقت در نظر گرفته شود .(Roach, 2009: 68) در واقع‌گرایی قدرت سیاسی به معنای توانایی وادار کردن دیگران به انجام کاری است و قدرت با توانمندی مادی سنجیده می‌شود، ولی باید به جنبه رابطه‌ای قدرت که همان اقناع است نیز توجه نمود.

امروزه بر جنبه اقناعی قدرت بیش از جنبه عریان و زورمدارانه قدرت تأکید می‌شود و اثرات آن نیز بیشتر است. به عنوان نمونه اینکه عراقی‌ها در سال ۲۰۰۳ از نیروهای امریکایی به عنوان اشغالگر یا آزادی‌خواه استقبال کنند،

مسئله‌ای است که عقلانیت ابزاری و عقلانیت انتقادی به گونه‌ای متفاوت به آن پاسخ می‌دهند (Barkin, 2009: 6). بنابراین عقلانیت می‌تواند ابزاری یا ارتباطی باشد. اگر تصمیم‌گیری بر اساس تجزیه و تحلیل هزینه‌ها، منافع و کارایی‌ها، بدون توجه به هنجارها و ارزش‌ها صورت گیرد، با سلطه و سرکوب همراه است، ولی اگر به عنوان تلاشی برای متقاعد کردن دیگران در حوزه عمومی از طریق استفاده از عقل ارتباطی و هنجاری در نظر گرفته شود، با مشروعیت و موفقیت بیشتری همراه است و این عقلانیتی است که نظریه انتقادی به دنبال آن است. بنابراین بازیگران در کنش‌های خود فقط به دنبال سود و زیان مادی نیستند، آنها وقتی خود را زیر سلطه ساختارهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگ غالب دیده و احساس کنند از کرامت انسانی خود دور می‌شوند، این وضعیت را غیرعقلانی محسوب داشته و در صدد رهایی از آن بر می‌آیند.

۲-۴-مکتب انگلیسی

مکتب انگلیسی به آراء و نظریات اندیشمندانی اشاره دارد که از دهه ۷۰ میلادی به بعد در مقابل نظریات پوزیتویستی روابط بین‌الملل قرار گرفته و به طرح مفهوم «جامعه بین‌الملل» پرداختند. بنابراین به دولت‌ها در درون یک جامعه، که دارای قوانین، منافع و ارزش‌های مشترک بوده و در حفظ نهادهای بین‌المللی سهیمند توجه نمودند. این مفهوم از آن جهت مهم است که در مقابل مفهوم رئالیستی نظام بین‌الملل قرار می‌گیرد که دولت‌ها را در یک ساختار آنارشیک فرض کرده که هر یک به دنبال منافع خود هستند. بنابراین، جامعه بین‌المللی از نظام دولتی فراتر رفته و افراد، بازیگران غیردولتی و در نهایت جمعیت جهانی را کانون هویت‌ها و ترتیبات اجتماعی جهانی قرار می‌دهد (Stivachtis, 2018: 1). توجه به هنجارها و قواعد سبب می‌گردد رفتار دولت‌ها را صرفا بر اساس عوامل قابل مشاهده و اندازه‌گیری که مورد تأکید اثبات‌گرایی است، تقلیل ندهند. مبانی رفتاری دولت‌ها را صرفاً بر اساس تعارض بر سر قدرت تحلیل نکنند، بلکه هنجارها، ارزش‌های اخلاقی، حقوق و تعهدات را نیز دارای اهمیت بدانند. نظریه انگلیسی معتقد است که علوم مدرن و اثبات‌گرا نمی‌تواند واقعیت را آن‌گونه که هست نشان دهد. آنها رویکردی تاریخی، تفسیری و هنجاری به امور دارند (Suganmi, 2004, p. 29).

بر این اساس مکتب انگلیسی، از بعد هستی‌شناختی، در تعارض با اثبات‌گرایی قرار گرفته و به دلیل اولویت بخشیدن به جامعه بین‌المللی و نگاه تاریخی به پدیده‌های اجتماعی، از شیءانگاری و مادی‌گرایی صرف

پرهیز نموده است. با اهمیت یافتن فرهنگ، هنجارها و قواعد در این رویکرد، یک نوع هستی‌شناسی ساخت‌گرا ایجاد می‌شود. بنابراین در شکل‌گیری هویت و منافع دولت‌ها، هنجارها و ارزش‌ها نیز اهمیت دارد. به لحاظ معرفت‌شناسی، این رویکرد با وجود توجه به ضرورت تحقیق رها از ارزش، با نگاه پوزیتویستی نیز فاصله می‌گیرد. با تأکید بر نقش قواعد و هنجارها، معرفت‌شناختی علم‌گرایانه کم‌رنگ می‌شود. در این رویکرد نمی‌شود مسائل اخلاقی و هنجاری را از روابط بین‌الملل جدا یا حذف نمود، زیرا سرشت روابط بین‌الملل (جامعه بین‌الملل)، این اجازه را نمی‌دهد. دولت‌ها به این دلیل که از سوی انسانها نمایندگی می‌شوند، لاجرم مواضعی اخلاقی دارند. همچنین این مکتب به لحاظ روش‌شناختی تفسیرگرا است. از این منظر، نهادها، الگوهای رفتاری قابل مشاهده از بیرون نیستند، بلکه جنبه هنجاری نیز دارند (Bevir & Hall, 2020: 154). با این توضیحات باید دید چه منطقی در این نظریه است و عقلانیتی که در ورای این نظریه نهفته است چه می‌باشد؟ در برخی موارد، برخلاف عقلانیت ابزاری، رفتارهای اجتماعی عمدتاً توسط انگیزه‌های ایدئولوژیک، اخلاقی یا عاطفی قوی هدایت می‌شوند که با مفهوم ابزار-هدف یا محاسبه سود هزینه قابل توضیح نیستند. به همین دلیل است که کنشگران اجتماعی در موقعیت یکسان یا مشابه رفتار یکسانی ندارند و بسیاری از کنش‌ها و پیامدهای غیرمنتظره (از منظر عقلانیت ابزاری) به وجود می‌آید. چنین رفتارهایی ممکن است از نظر عقلانیت ابزاری غیرعقلانی باشند، اما از دیدگاه بازیگران لزوماً غیرمنطقی نیستند. این نشان می‌دهد که فرض اثبات‌گرایان درباره انگیزه‌های کنشگران اجتماعی بسیار محدود است و در تبیین مناسب رفتارهای آنها در موارد خاص محدودیت‌هایی دارد.

به اعتقاد مکتب انگلیسی ابزارهای علمی و مبانی عقل‌گرایانه همه چیز را به ارمغان نمی‌آورد. چه در طبیعت، چه در اجتماع، چه در وجود خودشان چیزهایی است که با ابزارهای عقل‌گرایانه نمی‌توان آن را فهمید. آیا شناخت محصول عقلانیت ماست؟ یا عوامل دیگری نیز دخیل هستند؟ آنها رویکردی تاریخی و تفسیری دارند و می‌گویند باید روابط بین‌الملل را «درک» کرد. به اعتقاد آنها آنچه واقع‌گرایی مدعی آن است (مانند آنارشی)، وجودی مادی و عینی ندارد، الگوهای رفتاری قابل مشاهده از بیرون نبوده و می‌توانند جنبه هنجاری به خود گیرند. در این رویکرد ارزش‌ها اهمیت می‌یابند و همان سود و منفعتی را دارند که خردگرایان برای ساختارهای مادی قائل هستند. در این رویکرد ارزش‌ها نیز خرد محسوب می‌شوند. با استفاده از ارزش‌ها همان منفعت و اهدافی که واقع‌گرایان در پی کسب آن بودند را می‌توان کسب کرد. پس چرا باید این‌همه تنش، تعارض و خشونت برای رسیدن به اهداف

و منافع شکل بگیرد؟، عقل حکم می‌کند که برای رسیدن به این اهداف مسیری مطمعن‌تر و مسالمت‌آمیزتر و اخلاقی‌تر طی شود. آنچه باید انجام شود به سود واحدها و بازیگران است و همان اهداف کسب منفعت، صلح، کسب امنیت و ... و در نهایت بقاء را برای کنشگران به همراه دارد. اگر دولت‌ها بر اساس منافع واقعی خود عمل کنند و رهبران بد و نهادهای بد حذف شوند، جهان هماهنگ خواهد بود. آنها معتقدند که آنچه برای یک دولت بهترین است، در واقع بهترین حالت برای همه دولت‌های دیگر در سیستم است. اینها شامل صلح، رفاه، تجارت آزاد و حقوق بشر است .(Chernoff, 2007: 43)

انسان و دولت‌ها در این نظریه برخلاف آنچه واقع‌گرایان ادعا می‌کنند یک موجود اقتصادی صرف با سود و زیان مادی نیست، بلکه موجودی اجتماعی و در تعامل مستمر با دیگران است. بنابراین وضعیت آنارشی هم یک وضعیت شبه اجتماعی است که دولت‌ها می‌توانند در آن در همزیستی مسالمت‌آمیز با هم زیست کنند. بنابراین در این وضعیت سیاست بین‌الملل محکوم به وضعیت جنگی نیست. در مورد ماهیت انسان نیز باید گفت که فقط برخی از انسان‌ها پرخاشگر یا منفعت‌طلب هستند، نه همه آنها. اغلب افراد غیرتهاجمی و دیگرگرا هستند. تا زمانی که برخی از مردم برای جمع‌آوری قدرت تلاش می‌کنند و هیچ قدرت متقابلی آنها را متوقف نمی‌کند، دیگران با ناامنی مواجه می‌شوند .(Barkin, 2009: 4) بنابراین مکتب انگلیسی برای تخفیف آنارشی بر هنجارها، ارزش‌ها و نهادهای بین‌المللی تأکید دارد. همه این موارد مفهوم جامعه بین‌المللی را تشکیل می‌دهد.

هنجارها، ارزش‌ها و نهادهای مشترک در این مفهوم همان کارکردی را دارند که قدرت، نیروهای نظامی و ... در مفهوم نظام بین‌المللی رئالیستی ایفا می‌کنند. پس محیط یکسره تنش آلوده، تهاجمی و توأم با ترس و پرخاشگری نیست، بلکه با توسل به خرد و عقل انسانی و بکارگیری ارزش‌ها و هنجارهای مشترک می‌توان یک محیط مسالمت‌آمیز را ایجاد نمود. به اعتقاد مکتب انگلیسی این عقل‌گرایی است که انتظارات اجتماعی را در نظر می‌گیرد و به صراحت جامعه بین‌المللی را فرا می‌خواند. بنابراین می‌توان در مقابل عقلانیت ابزاری اثبات‌گرایان از عقلانیت هنجاری مکتب انگلیسی سخن به میان آورد. به عنوان نمونه اگر در رئالیسم از دولتمردان خواسته شود تا در نظام بین‌الملل عقلانی عمل کنند، آنها باید به شیوه‌ای استراتژیک به فکر منافع ملی با هر ابزاری باشند، بنابراین به عنوان مثال از سلاح‌های کشتار جمعی برای رسیدن به اهداف خود بهره می‌برند، در حالی که مکتب انگلیسی استفاده از این ابزار را نامناسب می‌داند. برای آنها یک استراتژی مؤثر و منطقی سیاست خارجی

مستلزم آن است که در محاسبه سودمندی آنها به عنوان ابزار سیاست، اهانت اجتماعی مرتبط با آن و پیامدهای آن برای دیگران در نظر گرفته شود .(Bar-kin, 2009: 15) بنابراین در مکتب انگلیسی خرد و عقلانیت در پرتو ارج نهادن به ارزش‌ها، هنجارها و قواعد انسانی است.

اگر بازیگران نسبت به ارزش‌ها و هنجارهای مربوط به قرارداد و حفظ قول و وفای به عهد صادق باشند، حفظ نظم و امنیت بین‌المللی مقدور است و نیازی به جنگ و خشونت نیست. با بکارگیری عقلانیت و خرد انسانی می‌توان از آثار آنارشیک کاسته و در تعامل با دیگران به اهداف خود رسید. در جامعه بین‌الملل وفاداری به ارزش‌ها و قوانین نسبتاً بدون هزینه، ولی منافع جمعی آن زیاد است .(Finnemore& Sikkink, 2001: 397) عقلانیتی که در پس و ورای این نظریه قرار دارد ناشی از سودمندی این هنجارها برای تنظیم عرصه جهانی و به قاعده در آوردن آن است. در مکتب انگلیسی جدا کردن مسائل اخلاقی-هنجاری از روابط بین‌الملل امکان‌پذیر نمی‌باشد، زیرا انسان‌ها ذاتاً با حیوانات متفاوتند. انسان می‌خواهد توسط دیگران به عنوان موجودی با کرامت خاص شناخته شود. انسان صرفاً یک حیوان اقتصادی یا مادی نیست و تاریخ بشر با «مبارزه برای به رسمیت شناختن»؛ یعنی مبارزه برای اعتبار، مقام و منزلت مشخص می‌شود. انسان‌ها قادر به غلبه بر نیازهای اولیه بیولوژیکی خود (مثلاً حفظ خود) برای برخی اصول انتزاعی مانند ایدئولوژی و مذهب هستند. به همین دلیل گاهی می‌توانند منافع شخصی را فدای ایدئولوژی‌ها، وفاداری‌های فرهنگی یا قومیتی یا اعتقادات مذهبی خود کنند. انسان‌ها نگران حیثیت یا ارزش دیگران هستند. آنها نسبت به دیگران دلسوزی دارند و زمانی که حیثیت سایر انسان‌ها آسیب جدی می‌بینند احساس خشم می‌کنند .(Choi, 2015: 116) بنابراین باید به این نکته رسید که عقلانیت و فردگرایی باورها در اثبات‌گرایی جای خود را به عقلانیتی مبتنی بر تسلط فرهنگ، هویت و هنجارها به عنوان منابع مستقل کنش بازیگران می‌دهد که می‌تواند فواید و امتیازات ویژه‌ای برای بازیگران به ارمغان آورد که اثبات‌گرایان با مبانی هستی‌شناختی ویژه خود توان درک آن را ندارند. بنابراین عقلانیت در مکتب انگلیسی نوعی عقلانیت هنجاری است.

۳-۴- سازه انگاری

سازه‌انگاران به نوواقع‌گرایان که فقط به ساختارهای مادی اهمیت می‌دهند انتقاد کرده و در کنار ساختارهای مادی به نقش عناصر غیرمادی و هنجاری نیز در شکل دادن به هویت، منافع و سیاست خارجی کشورها نیز پرداخته و مدعی‌اند که ابعاد هنجاری، اجتماعی و فرهنگی مهمی نیز در هر نظام

بین‌المللی وجود دارد. ساختارهای اجتماعی دارای مؤلفه‌های مادی و اجتماعی هستند و هویت‌ها و ترجیحات بازیگران ناشی از تأثیرات متعدد، از جمله این ساختارهای اجتماعی است (Chernoff, 2007: 69). این نظریه برای سوژه‌ها به دلیل شکل دادن به فضای بین‌الاذهانی، بیشتر از ابژه‌ها نقش قائل است. این فضای بین‌الاذهانی سبب شکل‌گیری هرگونه رفتار، از جمله رفتار سیاسی است (Guzzini, 2000: 160). بنابراین سازه‌انگاری دارای هستی‌شناسی ضد ماده‌گرایی است و معتقد است به منظور تفسیری جامع از عرصه جهانی نیاز به توجه به قواعد، هنجارها، فرهنگ و انگاره‌هاست. این مفاهیم شکل‌دهنده به مفهوم هویت است. سازه‌گرایان عقلانیتی که در ورای کنش بازیگران وجود دارد را ناشی از تأثیر هنجارها، ارزش‌ها و فرهنگ می‌دانند.

اثبات‌گرایان می‌بینند که افراد با استفاده از یک منطق استراتژیک، بر اساس آنچه که منافع فردی آنها را به حداکثر می‌رساند، تصمیم‌گیری و اقدام می‌کنند، برعکس، سازنده‌گرایان می‌بینند که افراد با استفاده از منطق اجتماعی، بر اساس هنجارهای اجتماعی و انتظارات دیگران تصمیم می‌گیرند. بنابراین از آنجا که سیاست از نظر اجتماعی ساخته می‌شود، باید مبتنی بر منطق اجتماعی باشد (Barkin, 2009: 11). آن‌ها معتقدند علایق و منافع از طریق تعامل اجتماعی ساخته می‌شوند. در واقع، واقعیت‌های مادی یا خام تنها از طریق فرآیند تعاملات و اعمال اجتماعی در یک بافت اجتماعی بین‌الاذهانی معنا می‌یابند (Guzzini, 2000: 160). در این دیدگاه «کنش‌ها به طور مستمر مفاهیمی از خود و دیگری را تولید و بازتولید می‌کنند، و به این ترتیب هویت‌ها و علایق همیشه در جریان هستند». بنابراین طبیعت و ذات نظام بین‌الملل سیال است (Blencowe, 2010: 3). سازه‌انگاران بر انگیزه‌های سیاسی کنش‌های اجتماعی، از جمله هنجارها و هویت تأکید دارند که نمی‌توان آن‌ها را به طور کامل در مفهوم عقلانیت ابزاری گنجاند. این انگیزه‌های فکری یا اجتماعی-روانی عمدتاً توسط بخش اخلاقی یا عاطفی شخصیت انسان و یا عقلانیت ارزش‌محور اداره می‌شوند.

برای تبیین مناسب سیاست خشم، وفاداری و احساس عدالت در سطوح بین‌المللی، به مفروضات انعطاف‌پذیرتری در مورد بازیگران اصلی و انگیزه‌های آنها نسبت به فرضیات عقلانیت ابزاری نیاز است. با این حال، تأکید سازه‌انگاران بر انگیزه‌های هنجاری و عقیدتی نمی‌تواند به‌طور کامل جایگزین خرد و عقل‌گرایی در تبیین حیات سیاسی بین‌المللی شود. سازه‌انگاری معتقد است که هویت یا هنجارها به طور علّی بر منافع بازیگران مقدم است. با این حال، هنگامی که بین تعقیب منافع و حفظ هویت یا هنجارها تضاد وجود داشته باشد، منافع شخصی قوی و مشخص بازیگران می‌تواند هویت یا

هنجارهای متضاد آنها را تحت تأثیر قرار داده و به کناری نهد .(Choi, 2015: 110) بنابراین می‌توان عقلانیت ابزاری و ارزش‌محور را مکمل یکدیگر دانست.

برخی نیز کوشیده‌اند تا با گسترش دامنه مفهومی خود، انگیزه‌های فکری یا اجتماعی-روان‌شناختی مانند هنجارها، ایده‌ها و هویت‌ها را تبیین کنند. مثلاً، هنجارها در اینجا به عنوان یکی از انواع علایق یا ترجیحات یک کنشگر در نظر گرفته می‌شوند، به این معنی که سودمندی (منافع یا ترجیحات) که کنشگر به دنبال آن است، می‌تواند ایده‌آلانه یا هنجاری و همچنین مادی‌گرایانه باشد .(Choi, 2015: 115) برخی از عقل‌گرایان اعتراف می‌کنند که پدیده‌های اجتماعی خاصی وجود دارد که عقلانیت ابزاری نمی‌تواند آنها را به درستی توضیح دهد، اما معتقدند که تبیین‌های آنها به عنوان یک «خط پایه عقلانی» عمل می‌کند که بر اساس آن می‌توان رفتار بازیگران ناشی از انگیزه‌های غیرعقلانی (هنجاری یا روانی) را ارزیابی کرد. این نشان می‌دهد که رفتارهای بازیگرانی که از این خط مبنا پیروی نمی‌کنند، «اشتباه» در محاسبه یا «انحراف» از الگوی عادی اعمال انسانی هستند .(Gla-ser, 2010: 3) ولی در نهایت باید گفت عقلانیت ابزاری تنها یکی از انواع عقلانیت است. عقلانیت هویت محور و ارزشی نیز وجود دارد که به رفتارهای اجتماعی اخلاقی منطقی منجر می‌شود و اینها را نمی‌توان صرفاً به عنوان اشتباه یا انحراف طبقه‌بندی کرد.

سال دوم، شماره۲، پیاپی، ۵ ، بهار و تابستان ۱۴۰۲
معیارعقلانیت در نظریات اثبات گرا، پسااثبات گرا و اسلام

عقلانیت ابزاری به ظرفیت بازیگران برای محاسبات وسیله و هدف مربوط می‌شود، در حالی که عقلانیت ارزش مدار به «قضاوت‌های مستدل انسان درباره ارزش خود اهداف» مربوط می‌شود. به عنوان نمونه آیا می‌توان حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را بر مبنای عقلانیت ابزاری تسخیر سرزمینی و دستاوردهای مادی اهدافی دانست که تروریست‌ها به دنبال آن باشند؟ یا این بحث را مطرح کرد که استراتژی حداکثرسازی سودمندی مبتنی بر محاسبات هزینه-فایده نقش اساسی در هدایت رفتار آنها داشت؟. مشخص است که بدون توجه به ایمان و هویت دینی آنها (بنیادگرایی اسلامی) و احساسات کینه و ناامیدی که با ایمان و هویت آنها مرتبط است، نمی‌توان توضیح مناسبی از انگیزه و رفتار آنها ارائه کرد .(Choi, 2015: 117) بنابراین برخی از اعمال عمدتاً با انگیزه‌های عقیدتی، مذهبی یا اخلاقی مانند ایدئولوژی‌ها، هنجارها و هویت‌ها هدایت می‌شوند. برای مثال، بمب‌گذاران انتحاری، گروه‌های بنیادگرای مذهبی و فعالان سیاسی رادیکال که عمیقاً به ایمان یا ایدئولوژی خود پایبند هستند، ممکن است مایل باشند که آسایش و امنیت مادی خود را به خاطر آن رها کنند و این با عقلانیت ابزاری در تضاد است. بنابراین عقلانیت سازه‌انگاران ارزش‌مدار و هویت محور است.

۵- عقلانیت در اسلام

اصل واقعیت یا اصالت واقع از نظر هستی‌شناختی نخستین اصل است. پس جهان واقعی خارج از ذهن و مستقل از شناخت محقق وجود دارد. واقعیات طبیعی و اجتماعی، فارغ از ادراکات و تصورات انسان، حقیقتی که نفس الامر نامیده می‌شود، وجود دارد. نفس الامر در گزاره‌های تجربی، واقعیت‌های مادی است، در وجدانیات، واقعیت‌های نفسانی و در گزاره‌های منطقی نیز ذهن است. هستی و وجود برخلاف اثبات‌گرایی، صرف و مساوی ماده نیست، بلکه واقعیت‌هایی که نامحسوس بوده و قابل مشاهده نیستند نیز وجود دارند. در اسلام پدیده‌های طبیعی و غیرطبیعی اصالت ذاتی دارند، پس جهان متشکل از موجودیت‌های متمایز و مجزا مانند افراد، اعیان، فرایندها، حوادث و ساختارهای مادی و غیرمادی است که از ذات و جوهر برخوردار بوده و به طور فرازمانی و فرامکانی وجود دارند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۵۳-۵۴). همچنین در جهان طبیعی و اجتماعی بین پدیده‌ها رابطه علی وجود دارد، که قابل کشف و تبیین هستند. بر اساس اصل علیت همه امور را در تأثیر و تأثر با یکدیگر قابل بررسی می‌داند که همه آنها در نهایت به یک اصل واحد رسیده و آن اصل توحید است. بنابراین برای رسیدن به سعادت می‌باید به ارزش‌ها و اصول دینی پایبندی نشان داد که ممکن است منطبق، جدا یا متضاد با عقلانیت ابزاری باشد. در اسلام جهان طبیعی و اجتماعی از قوانین و قواعد ثابت و تغییرناپذیری در گذر زمان متأثر هستند. پس پدیده‌های اجتماعی و دینی مانند پدیده‌های اجتماعی قاعده‌مند بوده و می‌توان آنها را به شکل تعمیم‌ها و قواعد و قوانین عام و کلی بیان کرد. به لحاظ معرفت‌شناختی نیز انسان می‌تواند به حقیقت اشیاء و پدیده‌ها دست یافته و یقین حاصل کند (ابراهیمی و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۳).

بر اساس مبانی فرانظری، در اسلام هم به مادیات و هم متافیزیک توجه شده است. مکتب رئالیستی روابط بین‌الملل مادی‌گرا است و عینیات را بیشتر مورد توجه قرار می‌دهد، ولی اسلام در کنار توجه به مسائل مادی مانند منفعت و قدرت، به مسائل ارزشی و اخلاقیات نیز توجه ویژه‌ای دارد. اصول این مکتب مادی‌گرا مانع از این شده که روابط بین‌الملل قلمرو ظهور اخلاقیات باشد و اصولا از شکل‌گیری روابط بین‌الملل مبتنی بر اخلاق جلوگیری کرده است. در حالی که اسلام در درجه اول اخلاقی است و تأسیس حکومت نه برای رسیدن به قدرت سیاسی، بلکه برای تشکیل جامعه مبتنی بر ضوابط اخلاقی می‌باشد (ابراهیمی و دیگران، ۱۳۸۹: ۶).

در چارچوب رویکرد هستی‌شناختی توحیدی و وحدت‌گرای اسلامی،

کنشگران اجتماعی صرفا بر پایهٔ عقلانیت ابزاری مبتنی بر تحلیل هزینه-فایده مادی عمل نمی‌کنند، بلکه تصمیمات، بر پایه تعامل عقل نظری، عملی/اخلاقی و بیانی اتخاذ می‌شود. بنابراین، بازیگری ممکن است براساس عقل جزئی معاش بخواهد تصمیمی مبنی بر تأمین سود مادی و منفعت شخصی بگیرد، ولی عقل عملی/اخلاقی وی را از اتخاذ آن بازداشته و در جهت نوع‌دوستی و منافع و مصالح بشری هدایت کند. البته این نوع عقلانیت، اقتضای فطرت انسانی و الهی است. به طوریکه هرچه فرد و جامعه از فطرت خود دور شده و از آن غافل باشد، تأثیرگذاری عقل اخلاقی کاهش یافته و عقل ابزاری غلبه می‌یابد. بنابراین می‌توان گفت عقلانیت دوگانه‌ای بر بازیگران بین‌المللی حاکم است. به گونه‌ای که بازیگران فطری صرفا براساس عقلانیت ابزاری و منطق نتیجه، اقدام نمی‌کنند، بلکه علاوه بر آن از عقل معاد و اخلاقی نیز برخوردارند و بر پایهٔ منطق مسئولیت و تکلیف الهی عمل می‌کنند. از سوی دیگر، بازیگران غریزی، صرفاً از عقلانیت ابزاری و منطق نتیجه که مبتنی بر فایده‌جویی صرف است رفتار می‌نمایند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۶۵). در اسلام کسب منفعت و حرکت به سوی تحصیل منافع بیشتر، که ریشه در غریزه ادمی دارد، توصیه شده است (خانی، ۱۳۸۹: ۹). ولی باید توجه داشت که تمایل به کسب حد متعادلی و متوازنی از منفعت با در نظر گرفتن منفعت دیگران (منافع جمعی) یک امر پسندیده و در راستای اصول اخلاقی است و اگر کسب منفعت به زیان دیگران و منافع جمعی اسلامی باشد پسندیده نیست.

مطابق با رویکرد اسلامی ارزش‌های انسانی و اخلاقی ریشه در فطرت انسانی دارد، ذهنی و یا قراردادی نیستند، اموری حقیقی هستند، بنابراین انسان‌ها کنش انسانی تنها منطبق با عقلانیت ابزاری نیست، بلکه مجموعه‌ای از عقلانیت، ارزش‌ها و نوع‌دوستی در آن دخیل است. به همین دلیل انسان‌ها ذاتا با ظلم، ستم، نابرابری و برتری‌طلبی مخالفت کرده و به صلح، آزادی و عدالت تمایل دارند (ابراهیمی و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۴). همچنین با توجه به هستی‌شناختی فرامادی در رویکرد اسلامی، بازیگران نمی‌توانند صرفاً بر اساس عقلانیت ابزاری به فکر منافع مادی، کوتاه مدت و این جهانی خود باشند، بلکه می‌بایست به فکر آینده خود در جهانی دیگر باشد و این مسئله عاقلانه است، زیرا آینده‌نگری و پرهیز از خطر و دشواری در آینده عین عقلانیت محسوب می‌شود. همین موارد باعث شده است که در اسلام با مفاهیم مانند «شهادت» مواجه شویم که به عقلانیت ابزاری به هیچ عنوان قابل توجیه نیست، زیرا کنش‌های اجتماعی ناشی از تعهد یا وفاداری قوی ایدئولوژیک و اخلاقی است، که توسط منطق ساده محاسبه هزینه-فایده درک نمی‌شود.

بنابراین در اسلام با یک رویکرد منطقی عقلانی مواجه هستیم که مجموعه‌ای از عقلانیت ابزاری، هنجاری و ارزش‌محور را در بر می‌گیرد که می‌توان آن را عقلانیت منطقی نام نهاد.

نتیجه‌گیری

همه نظریه‌های روابط بین‌الملل بر مبنای یک عقلانیت طراحی شده و از این جهت در ورای همه نظریات یک نوع عقلانیت نهفته است که در این پژوهش سعی بر آشکارسازی آن شد. در واقع سعی شد به این مسئله پرداخته شود که نظریات برچه منطقی استوار هستند؟ بدین منظور ضرورت داشت که به مبانی فرانظری نظریه‌ها پرداخته شود. به لحاظ هستی‌شناختی اثبات‌گرایان به جهان خارج از ذهن که مادی است اعتقاد دارند. بر این جهان اصولی حاکم است که می‌باید با روش‌های عینی کشف و تبیین شوند. بر این اساس، نوواقع‌گرایان معتقدند نظام بین‌الملل آنارشیک است و آنارشی الزاماتی دارد که اگر بازیگران (دولت‌ها) به آن پایبند نباشند نابود می‌شوند. آنها در نظام آنارشیک با تهدید دیگران مواجه‌اند و برای بقاء باید مثل یک کنشگر اقتصادی در بازار، به کسب قدرت و امنیت فکر کرده، به دیگران اعتماد نکنند، خودیار بوده و منفعت را بر اساس عقلانیت ابزاری به سود خود و ضرر دیگران کسب کنند. در این مسیر توجه به اصول اخلاقی، هنجارها و ارزش‌ها باعث ضعف و مانع از کسب منافع است. ولی بر اساس مبانی فرانظری پسااثبات‌گرایان، جهان مادی خارج از ذهن انسان وجود ندارد. هیچ جدایی بین ارزش‌ها و واقعیت یا عین و ذهن نیست. اخلاق و ارزش‌های فردی نظریه‌پرداز تأثیر زیادی بر فرایند نظریه‌پردازی دارد و ساختارهای غیرمادی مانند هویت‌ها، ارزش‌ها و هنجارها نیز بر کنش بازیگران (دولت‌ها و بازیگران غیردولتی) تأثیرگذارند. این مسئله سبب شد که عقلانیت در نظریه انتقادی را عقلانیت ارتباطی، در مکتب انگلیسی را هنجاری و در سازه‌انگاری هویت محور بدانیم. افراد انسانی، بویژه از منظر اسلامی، نمی‌توانند با توجیه توسل به «هر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف» به منافع خود دست یابند، زیرا ممکن است باعث ایجاد لطمات و خسارات مادی، جانی و معنوی برای دیگران شود، و این مسئله نه تنها با فطرت انسان، بلکه با عقلانیت اسلامی نیز ناسازگار است، زیرا افراد برای هر عملی که در دنیا انجام می‌دهند در آخرت باید پاسخگو باشند. بنابراین اگر کارآمدترین، مؤثرترین و کوتاه‌ترین راه و وسیله برای رسیدن به هدف عقلانی در نظر گرفته می‌شود، باید دید آیا خود آن هدف عقلانی، مشروع و اخلاقی است یا خیر؟ و این مسئله باعث تفاوت در رویکردهای اثبات‌گرا و پسااثبات‌گرا شده است. بر خلاف اثبات‌گرایی که بر تضاد منافع تأکید کرده، در رویکردهای پسااثبات‌گرا تأکید بر هماهنگی طبیعی منافع

کشـورها اسـت. اگـر همـه دولت‌هـا بـر اسـاس منافـع واقعـی خـود عمـل کننـد، رهبـران و نهادهـای بـد حـذف شـوند، همـه کشـورها در جهـت هماهنگـی منافـع عمـل می‌کننـد. بویـژه ایـن مسـئله از دیـدگاه اسـلامی مـورد ملاحظـه قـرار گرفتـه اسـت، جهانـی هماهنـگ تحـت قواعـد جهانشـمول اسـلامی. در ایـن صـورت همـه افـراد بشـر تحـت لـوا و پرچـم اسـلام بـه منافـع عادلانـه خـود می‌رسـند. بـه عنـوان نمونـه ترویـج صلـح، آزادی و حقـوق بشـر در کنـار حفـظ امنیـت کـه جـزو منافـع همـه افـراد بشـر اسـت، در چارچـوب حکومـت جهانـی اسـلامی بـرآورده خواهـد شـد. بنابرایـن هـم در محاسـبه هزینه-فایـده و هـم توجـه بـه ملاحظـات اخلاقـی و هنجـاری نوعـی تعامـل شـکل گرفتـه و منجـر بـه نتایـج سیاسـی مشـترکی می‌شـود کـه ملاحظـات و دغدغـه همـه نظریـات را پوشـش می‌دهـد.

فهرست منابع

منابع فارسی

- ابراهیمی، شهروز و دیگران (۱۳۸۹). رویکرد اسلامی به روابط بین‌الملل در مقایسه با رویکردهای رئالیستی و لیبرالیستی. دانش سیاسی، سال ششم، شماره ۲، صص ۴۲-۵.

- آدرنو، تئودور، هورکهایمر، ماکس (۱۴۰۱). دیالکتیک روشنگری. ترجمه مراد فرهادپور و امید مهرگان، تهران: نشر هرمس.

- خانی، محمد (۱۳۸۹). نسبت بین اخلاق و منفعت در روابط بین‌الملل. دانش سیاسی، سال ششم، شماره ۱، صص ۲۴-۵.

- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۹). مبانی فرانظری نظریه اسلامی روابط بین‌الملل. روابط خارجی، سال دوم، شماره ۶، صص ۹۶-۴۹.

- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۳). فرانظریه اسلامی روابط بین‌الملل. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.

- ولی‌زاده، اکبر و دیگران (۱۳۹۹). چالش‌های فرانظری نظریه نئورئالیستی در روابط بین‌الملل. مطالعات سیاسی، سال نوزدهم، شماره ۴۷، صص ۱۲۲-۱۰۱.

منابع انگلیسی

Barkin, Samuel (2009). Realism, Constructivism, and International Relations - Theory. *University of Florida, Department of Political Science*, Avaliable at: https://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=1451682

Bevir, Mark & Hall, Ian (2020). The English School and the Classical Ap- - proach: Between Modernism and Interpretivism. *Journal of International Po- .litical Theory*, Vol. 16, No. 2, pp: 153-170

Blencowe, Andrew (2010). English School and Constructivism: A Mod- - el of Cooperation Rather than Synthesis. Jan 28, Avaliable at: *https://www.e-ir. .info/2010/01/28/english-school-and-constructivism-a-model*

Bohman, James (2005). Critical Theory. *Stanford Encyclopedia of Philoso- -/phy*, Available at: https://plato.stanford.edu/entries/critical-theory

Brook, Dominick H.F. (2006). The Rise of Regionalism: A Neo-Utilitarian - Approach. *Ohio University, Athens*, Avaliable at: https://papers.ssrn.com/sol3/ .papers.cfm

Choi, Ji Young (2015). Rationality, Norms and Identity in International Rela- -.tions. International Politics, Vol. 52, No. 1, pp: 110-127

- Chernoff, Fred (2007). Theory and Metatheory in International Relations. New York: Palgrave Macmillan.

Ferreira, Marcos Farias (2018). Introducing Critical Theory in International - .Relations. *E-International Relations*, ISSN 2053-8626, pp: 1-7

Finnemore, Martha & Sikkink, Kathryn (2001). Taking Stock: The Constructivist Research Program in International Relations and Comparative Politics. *.Annual Review of Political Science*, Vol. 4, No. 1, pp: 391-416

Glaser, Charles (2010). *Rational Theory of International Politics: The Logic - .of Competition and Cooperation*. Princeton, NJ: Princeton University Press

Guzzini, Stefano (2000). A Reconstruction of Constructivism in Internation- - *International Relations*, Vol. 6, No. 2, pp: al Relations. *European Journal of* .147-182

Hamilton, Scott (2017). A Genealogy of Metatheory in IR: How 'Ontology' - Emerged from the Inter-Paradigm Debate. *International Theory*, Vol. 9, No. 1, .pp: 136-170

Horkheimer, Max (2002). Traditional and Critical Theory. In M. Horkheimer - (Ed.), Critical Theory: Selected Essays, Available at: https://blogs.law.colum- .bia.edu

Kahler, Miles (1998). Rationality in International Relations. *International - .Organization*, Vol. 52, No. 4, pp: 919-941

Kant, Sarita-Louise (2014). The Distinction and Relationship Between On- -tology and Epistemology: Does It Matter?. *Politikon: IAPSS Political Science .Journal*, Vol. 24, pp: 68-85

- Marsh, David & Furlong, Paul (2002). A Skin not a Sweater: Ontology and Epistemology in Political Science. In: Theory and Methods in Political Science, Palgrave

Mondal, Puja (2012). Critical Theory: Frankfurt School, Characteristics of - Critical Theory and Critical Theorists. Available at: *https://www.yourarticleli- .brary.com*

Nilsson, Alice (2023). The Humanism of Critical Theory: The Frankfurt - School's 'Realer Humanismus. *Philosophy & Social Criticism, Online First*, .SAGE Publications

Patrascu, Ecaterina & Wani, Zahoor Ahmad (2015). Discourse of Critical - Theory in The Context of International Relations. *International Conference .Rcic'15*, Avaliable at: https://www.researchgate.net/publication

Read, James H. (2012). Is Power Zero-Sum or Variable-Sum? Old Arguments - .and New Beginnings. *Political Science Faculty Publications*, No. 4. Pp: 1-52

Roach, Steven (2009). Critical Theory, Marxism and International Eth- - ics. From: *The Ashgate Research Companion to Ethics and International Relations Routledge*, Available at: https://www.routledgehandbooks.com/ .doi/10.4324/9781

Ryan, Gemma (2018). Introduction to Positivism, Interpretivism and Critical - .Theory. Nurse Researcher, Vol. 25, No. 4, pp: 41-49

Sousa, Filipe J. (2010). Meta-Theories in Research: Positivism, Postmod- - .ernism, and Critical Realism. *SSRN Electronic Journal*, No. 16, pp: 455-503

Stivachtis, Yannis (2018). Introducing the English School in International - .Relations Theory. *E-International Relations*, SSN 2053-8626, pp: 1-7

Suganami, Hidemi (2004). The English School and International Theory. Avail- - able at: *https://academic.oup.com/book/3540/chapterabstract/144792626?re- .directedFrom=fulltext*

Waltz, Kenneth (1979). *Theory of International Politics*. Boston, MA: Mc- - .Graw-Hill

Wendt, Alexander (1992). Anarchy is What States Make of it: The Social - Construction of Power Politics. *International Organization*, Vol. 46, No. 2, pp: .391-425

Yalvaç, Faruk (2017). Critical Theory: International Relations' Engagement - with the Frankfurt School and Marxism. *International Studies*, Available at: .https://oxfordre.com/internationalstudies